

این هم نظری است

نقاط اتصال جمهوری خواهان

سلطنت طلبان به یک شخص اقتدا می کنند و راه و چاره ی نهایی را در آن شخص می بینند و در نتیجه یک مرکز عاطفی دارند که آن ها را متحد می کند. از طرفی چون کسی در میان آن ها خودش را بالاتر از آن شخص نمی بیند، هوادارانش جاه طلبی هایشان را کنترل می کنند و توانایی هایشان را وقف حمایت و تبلیغ او می کنند. در نتیجه می توانند تبدیل به یک نیروی واحد شوند. در جبهه ی طرفداران حکومت هم لااقل تا این لحظه همین اتفاق افتاده است و نوعی اتحاد و سازمان دهی حول یک مرکز عاطفی ایجاد کرده اند. اما جمهوری خواهان به علت تکرر و تنوع گرایش ها و طرز تفکرها و اهداف، نتوانسته اند یک نیروی واحد را شکل دهند.

هیچ چهره یا ساختار یا کانون مرکزی ای وجود ندارد که دیگران توان خود را صرف حمایت از آن کنند و چون هر چهره ای چیزی بر فراز خود نمی بیند که سقفی برایش تعیین کند، هر کدام تبدیل به یک جزیره و یک رهبر مجزا می شوند و این پراکندگی باعث شده مردم به حق مطالبه داشته باشند که چه قانونی، چه ساختاری یا چه شخصی در مرکز این جبهه قرار دارد؟ این تکرر ضعف ذاتی جمهوری خواهی نیست بلکه ضعف جمهوری خواهان "بی نهاد، بی مرکز، بی تقسیم کار و فاقد زبان مشترک است". جمهوری خواهی اگر نتواند چنین مرکزی بسازد قربانی فضیلت خودش می شود. یعنی تکرر به جای گسترش قدرت و توان و فراگیری آن تبدیل به خودنمایی و پراکندگی و مطالبات جدا از هم می شود.

سلطنت طلبی به راحتی می تواند از کاریزما و سنت تغذیه کند و سنت ما حتی بیشتر از حد نیاز این گرایش ها را تقویت و تغذیه می کند. اما جمهوری خواهی چون می خواهد به اقتدار نهادی تکیه کند، یعنی اقتدار را از قانون و قواعد و ساز و کار بگیرد نه از شخص، و به دنبال "اقتدار عقلانی" است، وظیفه ی دشواری هم دارد و آن انتقال مرکز عاطفی از شخص به قواعد است. مشکل جمهوری خواهان این نیست که هر گروهی با مطالبات جدا در آن حضور دارند و عده ای فقط بر حقوق زنان، یا فقط اقلیت های جنسیتی یا عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم یا لیبرالیسم یا محیط زیست یا حقوق اقوام تمرکز دارند. این ها ضعف نیستند بلکه مصالح خام جمهوری تاند. ضعف آنجایی است که این گروه ها نتوانند یا نخواهند مطالباتشان را به جای اینکه در ظرف امر عمومی بریزند و به زبان امر عمومی ترجمه کنند، خودشان ادعای مرکزیت کنند. اما هر گروه و هر مطالبه ای فقط یک آجر در بنای جمهوری است نه تمام بنای آن. در غیر این صورت با جنبشی روبرو می شویم که هزاران حقیقت در خود دارد اما حتی یک اراده ی عمومی ندارد.

اما نکته ی مهم تاریخی و سیاسی همین جا است: حزب یا نیروی سیاسی صرفاً فهرستی از مطالبات نیست بلکه "کارخانه ی تبدیل مطالبات پراکنده به برنامه ی عمومی" است. کارکرد حزب هم همین است. حزب واقعی به عنوان یک نهاد اساسی باید منافع متنوع شهروندان را از راه چانه زنی، سازش و مذاکره به چند "بسته ی قابل انتخاب" تبدیل کند. یعنی باید بتواند ترجیحات پراکنده را به اراده ی عمومی منظم تبدیل کند. این اولین تمرین ما در نهاده سازی است. اگر توانستیم این مطالبات پراکنده را تبدیل به یک اراده کنیم و آن اراده را از راه سازش، توافق، قواعد و ساز و کار انجام دادیم نه کاریزما، یعنی توانستیم یک مرکزیت نهادی ایجاد کنیم که دارای زبان، انسجام، وحدت و قدرت است.

از این زاویه، جمهوری خواهی باید فرق بین جنبش مطالبه محور با نیروی حکومت ساز را بفهمد. جنبش مطالبه محور روی مطالبات خاص تمرکز می کند مثلاً یک حق. اما نیروی حکومت ساز شبیه یک حزب فراگیر عمل می کند که مسائل گروه های مختلف را با نظم عمومی سازگار می کند و کارش بیشتر معماری است تا مطالبه گری. پس باید بتوانیم مطالبات گروه های مختلف را به زبان جمهوری ت یعنی به زبان خیر همگانی و امر عمومی ترجمه کنیم.

وقتی حقوق زنان به امر عمومی ترجمه شود تبدیل می شود به "برابری شهروندان و پایان امتیازهای مردانه در قانون". حقوق اقلیت های جنسیتی در زبان جمهوری ت می شود: آزادی بدن، حریم خصوصی، و منع دخالت دولت در زندگی شخصی. عدالت اجتماعی می شود: کرامت و فرصت برابر. حقوق اقوام می شود برابری حقوقی و توزیع مناسب قدرت. سکولاریسم به جای جنگ دیندار و بی دین می شود بی طرفی دولت در قبال عقاید.

هر مطالبه ای باید از گروه خاص عبور کند و به زبان "قواعد عمومی برای همگان" ترجمه شود. این همان لحظه ی تولد جمهوری ت و انسجام و قدرت آن است. چون هر گروهی به جای اینکه بپرسد من چه می خواهم، می پرسد: چه قاعده ای باید بسازیم تا فردا اگر مخالف من قدرت گرفت نتواند حق من را پایمال کند؟

در مقابل، سلطنت طلبی یک مزیت تاکتیکی دارد و مرکز عاطفی اش حاضر و آماده است. یک نام، یک چهره، یک نوستالژی، یک گذشته، یک پرچم. این ها هزینه ی هماهنگی را پایین می آورند. اما همین مزیت تاکتیکی، خطر استراتژیک هم دارد. سیاست شخص محور سریع تر حرکت می کند، اما حکومتی که می سازد شکننده تر است. امروزه هم می بینید که هر چه سیاست در کشورهای مختلف به سمت پوپولیسم و شخص پرستی می رود، قطعی سازی بیشتر می شود و دموکراسی فرسایش پیدا می کند.

هسته جمهوری خواهی نباید یک منجی باشد بلکه باید یک پیمان حداقلی، ساز و کار تصمیم گیری، تقسیم کار، رهبری پاسخگو، و برنامه عمومی باشد. مرکز لازم است، اما مرکز نباید مقدس باشد. مرکز باید قابل انتخاب، قابل نقد، قابل تعویض و قابل حساب کشی باشد. چیزی که جمهوری خواهی ایرانی کم دارد چهره نیست بلکه یک "اتفاق فرمان نهادی" است.

و اگر پرسیده شود که چطور در فضای سرکوب چنین چیزی ممکن است؟ پاسخ این است که منظور ما چند نفر مشخص، یک مکان مشخص، یک تشکیلات قابل شناسایی و یک زنجیره فرماندهی آشکار نیست. داشتن مرکز با تمرکز فیزیکی یکی نیست. مرکزیت نهادی یعنی وحدت در قواعد، زبان، برنامه و ساز و کار نه لزوماً تمرکز در چند شخص قابل بازداشت. در این صورت هر جا و همه جا با یا بدون اشخاص خاص، می توان جمهوری خواهی را ادامه داد. ما گرد کاریزمای یک شخص جمع نشده ایم که با بود و نبودش از هم بپاشیم. وقتی مرکزیت، نهادی باشد، این شخص نشد، دیگری. پرسش اصلی این نیست که «چطور یک

ستاد بسازیم که اعضایش بازداشت نشوند؟» پرسش اصلی این است که چطور قواعد و زبانی را بسازیم که با نبود چند نفر، تمام نیروها بی‌سر و سامان نشوند؟

این یعنی وحدت در سطح راهبرد، تکرار در سطح اجرا. یعنی همه باید بدانند برنامه‌ی حداقلی چیست، زبان مشترک چیست، اصول غیرقابل مذاکره چیست، سازوکار تصمیم‌گیری چیست، اما اجرای اجتماعی و مدنی نباید به یک نقطه منفرد و آسیب‌پذیر وابسته باشد. در فضای باز، حزب می‌تواند دفتر، عضویت، کنگره، کمیته و سخنگو داشته باشد. در فضای سرکوب، این شکل کلاسیک به سرعت آسیب‌پذیر می‌شود. بنابراین نهادسازی از مسیر دیگری شروع می‌شود: ساختن زبان مشترک، منشور مشترک، شبکه‌های اجتماعی پایدار، پیوند با گروه‌های واقعی جامعه، و تمرین تصمیم‌گیری جمعی.

گزارش Inclusive Peace درباره‌ی احزاب اپوزیسیون در زمینه‌های اقتدارگرا می‌گوید احزاب حرفه‌ای جدید اغلب تیم رسانه‌ای قوی دارند اما پایگاه اجتماعی‌شان ضعیف است و ارتباطشان با نهادهای اجتماعی مثل اتحادیه‌ها، انجمن‌های حرفه‌ای، دانشگاه‌ها و اجتماعات محلی ضعیف است، و معمولاً در بسیج بلندمدت مشکل پیدا می‌کنند. این دقیقاً همان بیماری اپوزیسیون ایرانی است که صدای بلند اما، بدنه‌ی کوتاه و تصویر زیاد اما نهاد کم و چهره‌ی زیاد اما پیوند اجتماعی کمی دارد. پس اتاق فرمان جمهوری‌خواهی نباید فقط در سطح رسانه ساخته شود. باید در سطح زبان، اعتماد، برنامه‌ی مشترک، و پیوند با زندگی واقعی مردم ساخته شود.

نهاد یعنی آن چیزی که با حذف افراد باقی بماند. اگر با بازداشت چند نفر همه چیز فروپاشد، ما نهاد نساخته‌ایم بلکه فقط چند چهره تولید کرده‌ایم. این همان چیزی است که قابل سرکوب نیست. می‌توان افراد را بازداشت کرد اما متن، زبان، قاعده، توافق، و حافظه‌ی مشترک را نمی‌توان بازداشت کرد. اگر قواعد در ذهن‌ها و شبکه‌های اجتماعی و زبان عمومی تکثیر شوند، سرکوب‌ناپذیرند.

<Diese Nachricht wurde bearbeitet.> <https://t.me/rezayaghoubipublic/1165>